

اربعین‌نگاری در عرفان و ادب فارسی و نسخه‌ای کهن در شرح چهل حدیث

بهمن نزهت (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه)

مقدمه

سنت اربعین‌نگاری در فرهنگ اسلامی سابقه دیرین دارد و عامل اصلی آن حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به طرق متعدد روایت شده است: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا» (کُلْتَنِي، ج ۱، ص ۲۸). هرکس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند خداوند روز قیامت وی را عالمی فقیه برانگیزاند. دانشمندان مسلمان، بر مبنای این حدیث و به قصد بهره‌وری از شفاعت رسول اکرم، تدوین چهل حدیث را حول محورهای متعدد اعتقادی، اجتماعی، و اخلاقی در کانون توجه خود قرار دادند. گاهی بعضی مؤلفان، از سر احتیاط و برای حصول اطمینان از این که چهل حدیث نبوی قطعی و مسلم‌الصدر را ضبط کرده باشند، مجموعه‌ای از صد حدیث را فراهم آوردند تا، با نقل احادیث مسلم و قطعی، از کسب ثواب و شفاعت موعود بهره‌مند گردند (نهج‌الفصاحه، ص ۱۵۸). در پی این نهضت معنوی، از قرن دوم هجری تا عصر حاضر، بیش از صد اربعینیه در حوزه معارف اسلامی به زبان عربی و فارسی و ترکی پدید آمده است.

در کتاب‌شناسی اسلامی، اربعینات پُرشماری با مضامین بسیار گسترده فهرست شده است. حاجی خلیفه (ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۹)، در کشف‌الظنون، در حدود پنجاه و نه اربعین و آقابزرگ طهرانی (ج ۱، ص ۴۰۹-۴۳۵) در الذریعه حدود نود اربعین را فهرست کرده‌اند. به گزارش حاجی خلیفه، نخستین کسی که در این باب به تألیف پرداخت عبدالله بن مبارک مروزی (وفات: ۱۸۱) بود. وی چهل حدیث در مضامین اخلاقی را در کتابی با عنوان الأربعین مدون ساخت و بدین‌گونه پایه و اساس اربعین‌نگاری را بنا نهاد^۱. (حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۵۷)

از قرن سوم به بعد، مضامین کتب اربعین تنوع و گسترش یافت و کتب اربعین در مباحث گوناگون اعتقادی، عبادی، اجتماعی، اخلاقی، کلامی، و احکام همراه با شرح و تفسیر پدید آمدند. از جمله مباحث مهمی که توجه مؤلفان اربعینی را جلب کرد اخلاق، حکمت، و عرفان اسلامی، بود که دانشمندان اسلامی، از نخستین دوره‌های تاریخ اسلام، به تدوین آن همت گماشتند. علاوه بر عبدالله بن مبارک در قرن دوم، ابوبکر محمد بن ابراهیم کلاباذی (وفات: ۳۸۰) ابو عبدالرحمن سلمی (۳۲۵-۴۱۲)، ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵)، ابونعیم اصفهانی (۳۷۶-۴۳۰)، صدرالدین قونوی (۶۲۱)، جامی (۸۱۷-۸۹۸)، و شیخ‌بهای (۹۳۵-۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱) در زمینه‌های حکمت و عرفان و اخلاق به تألیف اربعینی پرداختند.

از آنجاکه زبان غالب در علوم اسلامی به‌خصوص در علم حدیث و تفسیر قرآن کریم زبان عربی بود، بالطبع، مشهورترین کتب اربعین به زبان عربی تألیف شده است. اما دانشمندان ایرانی، که بخش درخور توجهی از تألیفات حوزه اسلامی فرآورده آنان است، در قرون بعد، اربعینی‌ها را به زبان فارسی تألیف کردند. شاید مهم‌ترین و کهن‌ترین اربعینی در ادب فارسی، از آن جامی باشد که ترجمه منظوم چهل حدیث نبوی است. پس از جامی، کسانی به ترجمه و شرح چهل حدیث اهتمام کردند. از جمله این تألیفات‌اند: اربعین حدیث از شیخ عزالدین حسین عاملی حارثی همدانی (وفات: ۹۸۴)، چهل حدیث امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از حسین بن سیف‌الدین هروی (قرن دهم)؛

۱) عبدالله بن مبارک کتابی در زهد و اخلاق با عنوان کتاب الزهد نیز تألیف کرده است.

ترجمۀ اربعین شیخ بهائی به قلم شمس‌الدین ابوالمعالی بن خاتون عینایی (وفات: ۱۰۵۵)؛ چهل حدیث یا سرور الشیعه در فضیلت حضرت امیر علیه‌السلام از محمدتقی مجلسی (وفات: ۱۰۷۰)، الأربعون حدیثاً فی الإمامة از محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱). متعاقباً علمای معاصر، در مضامین اخلاق و عرفان و معارف اسلامی، کتب اربعین به زبان فارسی تألیف کردند که چهل حدیث یا اربعین حدیث امام خمینی (ره) از نمونه‌های برجسته آن است.

در این مقاله، ضمن توجّه به تاریخ تدوین رسائل و کتب اربعین، نسخه‌شناسی و تحلیل محتوایی یکی از کهن‌ترین نمونه‌های کتب اربعین در عرفان و ادب فارسی بررسی شده است.

اربعین‌نگاری در عرفان و ادب فارسی

همچنان‌که در تاریخ عرفان اسلامی تفسیر آیات قرآن کریم از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مباحث دینی است، شرح و تفسیر احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز در شکل‌بندی آراء کلامی و فلسفی و عرفانی عرفا سهم مهمی دارد. علمای عرفان اسلامی، در هر دوره‌ای، بر اساس جهان‌بینی خود، به تفسیر احادیث معصومین علیهم‌السلام پرداخته و، در این باب، آثاری از خود به جا گذاشته‌اند که بنیان اساسی‌ترین آراء و اندیشه‌های عرفانی بر پایه آنها شکل گرفته است.

هرچند، در متون اصیل عرفانی که سرشت قرآنی و دینی دارند، مقدار معتنا بهی از احادیث معصومین علیهم‌السلام شرح و تفسیر شده است، آثار مدوّنی از این دست (شرح اربعینیه‌ها) در دست نیست. آثار نادری که در این باب شناخته شده ظاهراً مجموع تقریرات علمای بزرگ عرفان در مجالس درس است. از آثار انگشت‌شماری در این باب که تاکنون به دست ما رسیده چنین برمی‌آید که عرفای فارسی‌نویس همچون دیگر علما و دانشمندان اسلامی، خود را مکلف به پیروی از سنت پسندیده اربعین‌نگاری دانسته‌اند و، برای توسعه علم حدیث و تقویت آراء و اندیشه‌های عرفانی، به تدوین اربعینیه و ترجمه و شرح احادیث نبوی همّت گماشته‌اند.

چنان‌که اشاره شد، اربعین منظوم جامی تاکنون از کهن‌ترین آثار ادب فارسی

شناخته شده است. جامی، به امید بهره‌وری از شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به تدوین این اثر مبادرت کرده، چنان‌که گفته است:

این چهل کلمه است از آن کلمات که سهولت فهم و حفظ را* به نظم فارسی ترجمه کرده می‌آید. امیدواری که ناظم مترجم امروز در شرط مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ داخل شود. (جامی ۱، ص ۲۵)

* برای سهولت فهم و حفظ

به گزارش یان ریشار، این اثر به سال ۸۸۶ هجری تألیف شده است (← جامی ۲، ص ۲۳). این کتاب با ترجمه حدیث لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ بدین‌گونه آغاز می‌شود:

هر کسی را لقب مکن مؤمن گرچه از سعی جان و تن کاهد
تا نخواهد برادر خود را آنچه از بهر خویشتن خواهد

(جامی ۱، ص ۲۶)

و با ترجمه و شرح حدیث لا يَشِيْعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جَارِهِ بدین‌گونه به انجام می‌رسد:

هر که در خِطَّةٔ مسلمانی باشد از نقدِ دینِ گرانمایه
کی پسندد که خود بخسبید سیر بنشیند گرسنه همسایه
اربعین‌های سالکان جامی هست بهرِ وصولِ صدرِ قبول
نیست از فضلِ حقِ عجیب و غریب که بدین اربعین رسی به وصول

(همان، ص ۳۴)

از ویژگی‌های خاص کتب اربعین یا شرح چهل حدیث در ادب فارسی مزایای ادبی و هنری آنها است. مؤلفان این نوع آثار کوشیده‌اند مطالب را، با الفاظ ساده و درخور فهم عامه، صریح و روشن بیان کنند. در آنها، واژه‌ها و تعبیرات تازه و گوناگون به کار رفته و گنجینه‌هایی از تعبیرات متنوع فارسی می‌توان سراغ گرفت. همچنین، در زبان آنها، برای بیان مسائل دینی، نکته‌های لطیف عرفانی و معنوی و تمثیلات و تشبیهات و استعارات دلپذیر گنجانده شده است.

پیش از اربعین عبدالرحمن جامی، نسخه‌های خطی کهن شناخته‌شده در این باب

به زبان فارسی بسیار اندک است.^۲ در فهرست‌های نسخ خطی، تنها به ذکر نام اثر و نام مؤلف آن اکتفا شده است. خود اثر در دست نیست و، در کتابخانه‌های معتبر نسخ خطی نیز، نسخه‌ای از آن دیده نمی‌شود. در چنین شرایطی، شناخته شدن نسخه خطی کهنی از اربعین در عرفان و ادب فارسی به لحاظ ادبی و تاریخی مغتنم است.

متنی که در اینجا به بررسی آن می‌پردازیم رساله‌ای است در چهل برگ و یک صفحه در برگ چهل و یکم مندرج در نسخه خطی مجموعه‌ای که به شماره ۲۱۲۷ در موزه قونیه محفوظ است. در این مجموعه، معارف برهان‌الدین محقق ترمذی (وفات: ۶۳۸) نیز به انضمام رساله‌ای در تفسیر عرفانی قرآن کریم مندرج است.

نسخه خطی مجموعه ۲۱۲۷

مجموعه شامل نود و هشت برگ ۱۵×۲۰ سانتیمتری با جلد مقوایی به خط نسخ کهن است. بر اساس انجامه (ترقیمه) معارف برهان‌الدین، که تاریخ کتابت آن سال ۶۸۷ است، به احتمال قوی، این مجموعه به قرن هفتم هجری تعلق دارد. در ظهر برگ نخست آن، عبارت معارف سلطان العلماء و، در زیر آن، به ترکی، عبارت ترجمه فارسی بعضی از احادیث شریف مندرج است. در ظهر برگ دوم، عبارت مما تملکه الفقیر الیه سبحانه و تعالی شیخ عبد الحلیم من سلاله حضرت مولانا قدس سره همراه با نشان مهر واقف دیده می‌شود. سپس، با شنگرف، عبارت عبدالحلیم اول وفاتش ۱۰۹۰ نوشته شده است. از عبارات چنین استنباط می‌شود که احتمالاً این نسخه زمانی در تملک یکی از احفاد مولانا به نام شیخ عبدالحلیم بوده که در سال ۱۰۹۰ فوت کرده است. متن رساله تفسیر آیات قرآن کریم از برگ ۲ پشت آغاز می‌شود. این صفحه دارای سرلوح مذهب و مجدول است و هر صفحه، غیر از صفحات اول، هفده سطر دارد. این تفسیر، شامل هفده برگ به علاوه یک صفحه

(۲) تا آنجا که می‌دانیم، در قرن هفتم، عمادالدین حسن بن علی طبری (وفات: ۶۸۹) کتابی با عنوان اربعین به زبان فارسی، در تأیید ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مدون ساخته است که نشانی نسخه‌های خطی آن در فهرست نسخ خطی آستان قدس رضوی چنین آمده است: آستان قدس ش ۱۹۰۲، ج ۵، ص ۲۴؛ آستان قدس ش ۶۷۵۴، ج ۵، ص ۲۶. همچنین دانش‌پژوه از نسخه‌ای کهن از اربعین محفوظ در کتابخانه بنیاد خاورشناسی فرهنگستان تفسیر خبر داده که به فارسی شیوا و به اسلوب عرفانی در قرن هشتم هجری تألیف شده و آغاز و انجام آن افتاده است. (← دانش‌پژوه ۲، ج ۸، ص ۲۵۳)

در اول و یک صفحه در آخر در برگ‌های مربوط به آثار دیگر (در مجموع سی و شش صفحه) است.

پس از بخش تفسیر آیات، کتاب معارف برهان‌الدین محقق (برگ ۱۸ رو تا ۵۴ پشت) آغاز می‌شود. خط نسخه معارف در این مجموعه بسیار شبیه به خط متن تفسیر آیات است. در ظهر برگ ۱۸ عرضی (یادداشتی) مندرج است به شرح زیر:

معارف مولانا و سیدنا و سَنَدنا و قِبَلتِنا و قُدوتِنا سُلطانِ العارِفین مَلِکِ الْمُحَقِّقین قُطِبِ الْأَقْطابِ
وَلِیِّ اللَّهِ فی الْأَرْضین مِفْتاحِ خَزائِنِ الْعَرْشِ أَمینِ کُنُوزِ الْفَرْشِ ابویزیدِ الْوَقْتِ جُنیدِ الزَّمانِ عَالِمِ
الرَّبَّانِیِّ بُرْهانِ الْحَقِّ وَالْمِلَّةِ وَالْدِّینِ فَلِکِ الْعُلَمَاءُ الرَّاسِخینِ وارِثِ الْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلینِ خُلَاصَةِ
الْأَوْلِیاءِ الْأَوَّلینِ وَالْآخِرینِ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْغَرِیزِ الْمَعْرُوفِ شیخِ بُرْهانِ الدِّینِ الْمُحَقِّقِ مَنَّعَ اللَّهُ
الْمُسْلِمینَ بَیْرَکاتِهِ.

در انجامه نسخه معارف (برگ ۵۴ب) چنین آمده است:

تَمَّتْ نَسْخُ هَذَا الْکِتابِ مِنْ نُسْخَةٍ صَحیحَةٍ مُعْتَمَدٍ عَلَیْها بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِیقِهِ کَتَبَهُ الْعَبْدُ الضَّعیْفُ
الْمُحْتَاجُ إِلی رَحْمَةِ اللَّهِ تَعالی ارغون بن ایدمر بن عبد الله المولوی فی تاریخِ الخامِیسِ مُحَرَّمِ سَنَةِ
سبع و ثمانین و ستمائة حَمْدًا لِلَّهِ وَ مُصَلِّيًا عَلَی نَبِیِّهِ.

بر اساس این انجامه، کاتب، نسخه خود را از روی نسخه‌ای مضبوط و صحیح استنساخ کرده است. پس از این انجامه، در برگ ۵۵ رو، دعایی ذیل عنوان «سرخه باد» با خط نسخ و تعلیق آمده است که، در برگ ۵۶ پشت، خاتمه می‌یابد (تصویر شماره ۱). در ادامه، از برگ ۵۷ رو، ترجمه و تفسیر احادیث آغاز و در برگ ۹۷ پشت ختم می‌شود. (تصویر شماره ۲) ظاهراً نسخه مجموعه ۲۱۲۷ همان نسخه‌ای است که استاد فروزانفر، حین تصحیح معارف برهان‌الدین محقق ترمذی، بدان دسترسی داشته اما معرفی آن را به اجمال برگزار و به صرف ذکر تاریخ انجامه اکتفا کرده‌اند.

از بررسی آثار خانواده عرفانی مولانا، این نکته آشکار می‌گردد که مجموعه ۲۱۲۷ از متون مشهور و مهم محافل عرفانی مکتب مولوی بوده و در آن محافل خوانده می‌شده است. این مجموعه، افزون بر آنکه حافظ آراء و اقوال ارزشمند برهان‌الدین محقق ترمذی، معلم روحانی مولوی، شده، از این جهت نیز حائز اهمیت است که فقراتی از نخستین تفاسیر عرفانی قرآن کریم با ترجمه شیوا به فارسی در آن به جا مانده است و آن

از رونق و رواج تفسیر قرآن کریم به مذاق اهل عرفان در مجالس عرفانی روزگار مولوی حکایت دارد.

معارف و رسالۀ تفسیر عرفانی قرآن کریم

افلاکی و سپهسالار برهان‌الدین محقق ترمذی (وفات: ۶۳۸) را «سید سردان» خوانده‌اند (سپهسالار، ص ۲۸، ۴۱-۴۲؛ افلاکی، ج ۱، ص ۵۶). برهان‌الدین از شاگردان برجسته بهاء ولد بود که، با شنیدن خبر وفات او، روی به سوی قونیه نهاد تا ارشاد مولانا را بر عهده گیرد. او، حدود یک سال پس از درگذشت بهاء ولد، وارد قونیه شد و از سال ۶۲۹ تا هنگام وفاتش (۹ سال) در آنجا ماند و به وعظ و ارشاد مولانا مشغول شد. گویا تعالیم و آموزه‌های عرفانی برهان‌الدین در بین شاگردان دهن به دهن می‌گشت تا آنکه اطرافیان و مریدان او آنها را گرد آوردند و تحت عنوان معارف مدون ساختند.

معارف، که برای شناخت آراء و اندیشه‌های برهان‌الدین اثر بسیار مفیدی است، به اهتمام استاد بدیع‌الزمان فروزانفر تصحیح و به سال ۱۳۳۹ در تهران چاپ شد و آن، در این تصحیح، شامل دو بخش عمده است: بخش اول مجموع گفتارهای عرفانی برهان‌الدین؛ بخش دوم تفسیر عرفانی آیات قرآن کریم. فروزانفر، در تصحیح معارف، دو نسخه خطی را مد نظر قرار داد: نسخه اول به شماره ۵۶۷ در کتابخانه سلیم آغای استانبول و نسخه دوم مندرج در مجموعه شماره ۲۱۲۷ در کتابخانه قونیه محفوظ است. نسخه اخیر متن کاملی است و، چنان‌که گفته شد، از روی نسخه‌ای صحیح و مضبوط استنساخ شده است.

رساله تفسیر آیات قرآن کریم، که در آغاز مجموعه شماره ۲۱۲۷ پیش از معارف و بدون عنوان آمده، تفسیر عرفانی سوره‌های «فتح» (۴۸) و «محمد» (۴۷) و، به نوعی، املاء یا ترجمه فارسی این سوره‌ها از حقائق التفسیر سلمی است؛ چنان‌که استاد فروزانفر نیز، در مقدمه معارف، به این نکته توجه نموده است. (← محقق ترمذی، ص «کو»)

استاد فروزانفر، ضمن سخن از مجموعه ۲۱۲۷، در صحت انتساب معارف به برهان‌الدین دلایلی اقامه کرده که هر نوع تردیدی در آن را رفع می‌کند. اما وی، در صحت انتساب رسالۀ تفسیر آیات قرآن کریم به برهان‌الدین، با همه دلایل

سبک‌شناختی که آورده، مردّد مانده و آن را قطعی ندانسته است (همان، صفحات «کد-که»). همچنین وی این احتمال ضعیف‌تر را داده که تفسیر مذکور تقریرات مولوی از روی حقائق التفسیر باشد (همان، صفحه «کو»). هرچند حدسیات استاد فروزانفر در این باب با شکّ و تردید همراه است، قرائنی هست که احتمال استفاده و بهره‌جوئی مولوی و حتّی پدر وی، بهاء ولد، از حقائق التفسیر را قوّت می‌بخشد:

در نسخه موجودِ فیه ما فیه مندرج در مجموعه‌ای به شماره ۷۹ محفوظ در موزه قونیه، گفتارهایی آمده است که بهره‌جوئی مولانا از حقایق التفسیر^۳ ابو عبدالرحمن سُلمی را ثابت می‌کند. در این مجموعه، منقولاتی از معارف بهاء ولد، مجالس سبعة مولانا، مقالات سید برهان‌الدین ترمذی، و مقالات شمس تبریزی ثبت شده است. براساس ترقیمه‌هایی که در پایان مجالس سبعة و مقالات شمس آمده، این مجموعه بین سال‌های ۷۵۳ و ۷۵۴ به کتابت درآمده است و فیه ما فیه در برگ‌های ۱۸ پشت تا ۶۲ روی آن مندرج است. در این نسخه، منقولاتی مشاهده می‌شود که، بنا به گفته کاتب نسخه، مولوی آنها را به خطّ خود در حواشی کتاب‌ها نوشته و کاتب آنها را از روی دست‌نوشته‌های مولوی در نسخه خود آورده است. لیکن راقم سطور، با استناد به شواهدی از مقالات شمس تبریزی، به این نکته توجه داده است که این منقولات از آن مولوی نیست بلکه متعلّق به برخی از مشایخ بزرگ تصوّف از جمله شمس تبریزی است که مولوی آنها را در حواشی کتب یادداشت کرده است (← نزهت ۲، ص ۱۴۰). برخی دیگر از این یادداشت‌ها نیز فقراتی از تفسیر آیات قرآن کریم است که مولوی آنها را از حقائق التفسیر نقل کرده است. منقولات زیر از این نوع‌اند:

۳) ذهبی، درسیزُ أعلام النبلاء، از سُلمی با عنوان «شیخ خراسان» یاد کرده است. وی می‌گوید سُلمی در جماعات عامّه و خاص محبوبیت داشت و مردم تصانیف او را دوست می‌داشتند و آن را به بهای گزاف می‌خریدند. ذهبی همچنین می‌گوید که، در همدان، امیری حقائق التفسیر را از سُلمی خواست و آن را به دست چهارصد و پنجاه تن از نسخه‌نویسان داد و آنها نسخه‌برداری از آن را تا عصر همان روز به پایان بردند. امیر اسب و صد دینار و جامه‌های فاخر به سُلمی هدیه داد اما سُلمی از پذیرفتن آنها سر باز زد. امیر نصر بن سبکتگین نیز از دیدن این تفسیر در تحیر فروماند و آن را در ده مجلد تدوین کرد و آیاتش را به آب طلا نوشت (← ذهبی، ج ۱۷، ص ۲۴۷-۲۵۲؛ نیز خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۲۴۵). ابوسعید ابی‌الخیر (وفات: ۴۴۰) و ابوالقاسم قشیری از شاگردان مشهور و برجسته این شیخ خراسان‌اند. (← سُلمی ۱، ص ۲۶-۲۷)

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (عنكبوت ۲۹:۴۲): إِذَا تَحَقَّقَ فِي أَوَّلِ الصَّبْرِ وَاسْتَكْمَلَ لَهُ مَقَامَهُ آدَاهُ صَبْرُهُ إِلَى الشُّكْرِ. الصَّبْرُ مَقَامٌ مَعَ الْبَلَاءِ كَالْمَقَامِ مَعَ الْعَافِيَةِ أَوْ تَلْقَى الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَالدُّعَىٰ أَوْ اضْطِرَابٍ بِلا سُكُونٍ وَ سُكُونٌ بِلا اضْطِرَابٍ. الْبَلَاءُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ (عنكبوت ۲۹:۴۵): فَإِذَا قُمْتَ إِلَيْهَا قُمْتَ كَأَنَّكَ مُذْنِبٌ فَتَرَفَعَ الْحِجَابُ أَوْ تَذَهَبُ بِعِقَابِ الْفَحْشَاءِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ أَنْ يَبْقَى عَلَىٰ صَاحِبِهِ عِقَابُ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ يَبْقَى عَلَىٰ ذَاكِرِهِ شَيْءٌ سِوَىٰ مَذْكُورِهِ. وَ كَأَيْنٌ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا (عنكبوت ۲۹:۶۰): لَا تَدْخِرُ شَيْئاً وَ لَا تَجِزَعُوا عَنِ التَّوَكُّلِ فَإِنَّهُ عَيْشٌ لِأَهْلِهِ يَرِزُقُهَا بِالتَّوَكُّلِ وَ يَرِزُقُكُمْ بِالطَّلَبِ. أَرْزَأُ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَى اللَّهِ تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ بِلا شُغْلٍ وَ لَا تَعَبٍ وَ غَيْرُهُمْ فِيهِ مَشْغُولٌ وَ مَتَعُوبٌ. (فيه ما فيه نسخه شماره ۷۹ قونیه، ۶۱ پشت و ۶۲ رو؛ برای تفصیل در این باب ← زهت ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲)

افلاکی (ج ۲، ص ۶۰۲)، در مناقب العارفين، حکایتی در باب مولوی آورده که، در آن توجه و علاقه مولوی به تفاسیر عرفانی به خصوص به «حقائق التفسیر» عیان است. در معارف بهاء ولد نیز، فقراتی از تفاسیر آیات قرآن کریم دیده می شود که با مطالب حقائق التفسیر همسانی و مشابهت دارد. به عنوان نمونه، نخستین آیه سوره بقره در معارف چنین تفسیر شده است: «الم، معنی الف آن است که الله می گوید انا یعنی منم» (بهاء ولد، ص ۷۷). تفسیر آیه مذکور در حقائق التفسیر چنین است: «و قيل الم. معناه انا الله اعلم و قال سهل بن عبدالله: الألف هو الله» (← سلمی ۲، ج ۱، ص ۴۶). همچنین بهاء ولد، در آیه ۱۹ سوره الرّحمن، دو دریا را به دریای خیر و شرّ و دریای راحت‌ها و دریای خوشی‌ها تفسیر کرده است: «دریای صنعش شاخی را این جهان نام است از خیر و شرّ... مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (الرّحمن ۵۵: ۱۹) دریای راحت‌ها و دریای خوشی‌ها در یکدیگر گشاده‌اند» (بهاء ولد، ص ۳۲۸). در حقائق التفسیر دو دریا به دریای اوامر خیر و اوامر شرّ و به دریای نجات و دریای هلاکت تفسیر شده است: «الْبَحْرَيْنِ هُمَا أَوَامِرُ الْخَيْرِ وَ أَوَامِرُ الشَّرِّ... بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ بَحْرَانِ عَمِيقَانِ أَحَدُهُمَا بَحْرُ النُّجَاةِ وَ بَحْرُ الْهَلَاكِ» (سلمی ۲، ج ۲، ص ۲۹۴). با عنایت به این نمونه‌های مشابه می توان بر آن بود که بهاء ولد به حقائق التفسیر سلمی (وفات: ۴۱۲) دسترسی داشته و این کتاب منشأ تأویل و تفسیر وی در تفسیر برخی آیات قرآن کریم بوده است. در صورت صحّت این ادعا، به احتمال، برهان الدین، از طریق استاد خود بهاء ولد، با حقائق التفسیر آشنا شده و احیاناً این تفسیر را نزد استاد خود خوانده است.

همچنین، بنابر گزارش مولوی در فیه ما فیه، برهان الدین بیشتر کتب عرفانی پیشینیان را

مطالعه کرده و با آراء و اقوال عرفانی مشایخ بزرگ آشنا بوده است: «سید برهان‌الدین سخن‌های تحقیق خوب می‌گوید، از آن است که کتب مشایخ و مقالات و اسرار ایشان را مطالعه کرده است» (مولوی ۲، ص ۹۱). بنابراین، مستبعد می‌نماید که برهان‌الدین این تفسیر مهم و مشهور عرفانی را، که به همت یکی از مشایخ بزرگ عرفان خراسان^۴، ابو عبدالرحمن سلمی، تدوین شده بود، مطالعه نکرده باشد.

با این همه، اگر احتمال انتساب تفسیر سوره‌های «فتح» و «محمد» به برهان‌الدین یا شخصی از خانواده عرفانی مولوی را بپذیریم، می‌توانیم بگوییم که آشنائی مولوی با حقائق التفسیر از طریق تفاسیر مندرج در نسخه شماره ۲۱۲۷ بوده است.

اما نکته حایز اهمیت درباره مجموعه شماره ۲۱۲۷ قونیه، رساله پایانی این مجموعه یعنی ترجمه و شرح احادیث نبوی است که بیشتر حجم آن را در برمی‌گیرد. چنان‌که گفته شد، فروزانفر، در حین تصحیح معارف برهان‌الدین به مجموعه ۲۱۲۷ دسترسی داشت اما، در مطالعات نسخه‌شناسی خود، در باب این رساله اظهار نظری نکرده است.

رساله اربعین یا ترجمه و شرح احادیث نبوی

این رساله، فاقد عنوان، به خط نسخ کهن، چهل برگ به علاوه یک صفحه از برگ دیگر، در چهار باب (بخش) تنظیم شده است. در این چهار باب، احادیث به خط نسخ درشت کتابت شده و، برای متمایز گردانیدن احادیث از دیگر عبارات متن، از نشانه «۵» استفاده شده است. خط این رساله کهنه متمایز از خط متن تفسیر عرفانی آیات قرآن کریم و معارف برهان‌الدین است. با آنکه این رساله در مجموعه‌ای منتسب به برهان‌الدین آمده، در آثار کتاب‌شناسی خانواده عرفانی مولوی اشاره‌ای به آن نشده است. در تدوین رساله،

۴) عبدالرحمن سلمی، در تفسیر خود، حدود دوازده هزار مدخل از تفاسیر عرفانی قرآن کریم را گرد آورده است. در حدود سه هزار فقره آیات قرآنی مطابق با نظم و ترتیب واقعیشان از قرآن انتخاب شده و غیر از سوره‌های ۸۶ (طارق) و ۱۰۵ (فیل) تفسیر همه سوره‌های قرآن کریم در حقائق التفسیر مندرج است. تقریباً بیش از صد عارف زاهد که نامشان به همراه تفسیرشان نقل شده به قرن‌های سوم و چهارم تعلق دارند. همچنین نقل قول‌هایی از تفاسیر عرفانی قرن دوم فقراتی از تفاسیر عرفانی در حقائق التفسیر آمده که مفسران آنها نامعلوم‌اند. درباره شیوه تفسیر مولوی و بهره‌جویی او از حقائق التفسیر و نیز چگونگی رواج و تداول این تفسیر در محافل عرفانی ← زهت ۱، ص ۵۵-۵۶.

از شیوه مرسوم در کتب اربعین پیروی شده و، چنانکه از قراین پیدا است، قصد مؤلف ترجمه و شرح صد حدیث از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. رساله از برگ ۵۷ رو با عبارت «سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَعْمَمُوا سَفَرُ كُنَيْذِ تَانِ نَدْرَسْت شَوِيد وَ غَنِيمَتِ يَابِيدِ كِه دَر سَفَرِ فَوَائِدِ اسْتِ كِه دَر حَضَرِ نِيسْت» آغاز می شود و در برگ ۹۷ پشت با عبارت «عَجَبًا لِلْمُؤْمِنِ فَوَاللهِ لَا يَقْضِي اللهُ لِلْمُؤْمِنِ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ عَجَبٌ أَمْؤْمِنٌ وَاللهُ كِه خَدَايَ تَعَالَى اَز بَهْرِ وَي قَضَا نَكَنْدِ الْآ كِه خَيْرِ وَي دَر آن بَاشْدِ يَعْنِي چَرَا مْؤْمِنِ بَه قَضَاءِ خَدَايَ تَعَالَى خَرَسَنْدِ نَبُوذِ وَ چَرَا رِضَا نَدَهْدُ» به پایان می رسد.

در پایان نسخه، در برگ ۹۸ رو، عبارات دعایی آمده و از فحوای آن چنین استنباط می شود که این تفسیر در مجلس عرفانی و برای گروه و مخاطبان خاصی تقریر شده است. عبارت دعایی چنین است: اَللّهُمَّ احْفَظْ هَذِهِ الْحَيْلَ مِنْ كُلِّ آفَاتٍ وَ عَاهَاتٍ وَ الْبَلِيَّاتِ بِحَقِّ اَسْمَائِكَ الْعَظِيمِ [كذا] اِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... در زیر این دعا، بيتی از غزل مولوی (مولوی ۱)، غزل (۵۳۲)، به خطی شبیه به خط متن رساله، آمده است: بيزار گردند از شهی شاهان اگر بویی برند زان باده‌ها که عاشقان در مجلس دل می خورند. (تصویر شماره ۳)

در این رساله، هشتاد و یک حدیث ترجمه و شرح و تفسیر شده است. گاهی، بر اثر افتادگی‌ها، برخی از مطالب متن ناقص و ناتمام مانده است. احتمال می رود، در رساله، حدود صد حدیث ترجمه و تفسیر شده باشد که نوزده فقره آن افتاده و ناقص است. نظم و ترتیب ظاهری نسخه بر اساس شماره برگ‌ها رعایت شده است اما اول و آخر نسخه افتاده است و، در برخی از برگ‌های میانی نیز، افتادگی‌هایی دیده می شود؛ چنانکه در برگ اول، عنوان باب الاوّل نیامده و برگی هم که می بایست محتوی عنوان باب الثاني باشد افتاده است. همچنین برخی از برگ‌های دو بخش آخر، به ترتیب و در جای خود نیامده‌اند چنانکه باب الرابع قبل از باب الثالث قرار گرفته است و این نشان از به هم خوردن نظم و نسق حین تنظیم و تجلید دارد.

نوع خط این رساله تا حدودی به خط نسخه مقالات شمس تبریزی شبیه است که به شماره ۱۸۵۶ در کتابخانه ولی‌الدین افندی محفوظ است. عبدالباقی گولپینارلی خط نسخه مقالات شمس تبریزی (تصویر شماره ۴) را از آن سلطان ولد، فرزند مولوی، تشخیص داده است. محمدعلی موحد نیز این نظر را تأیید می کند (شمس تبریزی، ص ۴۲). همچنین

نوع کاغذی که در دو نسخه به کار رفته همسان است و این به قرینه می‌رساند که هر دو نسخه در یک زمان کتابت شده‌اند. ظاهراً این دو نسخه به شیوه خاص و دقیقی که جانشینان مولانا، حسام‌الدین چلبی و سلطان ولد، اختیار کرده‌اند به کتابت درآمده است. همچنین، از طریق مقایسه و تطبیق درون‌متنی این رساله با آثار مشایخ بزرگ مکتب مولوی، قرآینی به دست آمده است که صحت احتمال انتساب این رساله را به خانواده عرفانی مولوی قوت می‌بخشد:

— در رساله به اشعار سنائی استشهاد شده، که شیوه مولوی در فیه مافیه و از آن برهان‌الدین در معارف بوده است: «طوبی لمن عمل بعلمه؛ خنک آن را که به علم کار کند یعنی بدان چه گوید کار بندد. کار کن کار بگذر از گفتار کاندن این روز کار دارد کار» (برگ ۷۸ پشت). در بخش تفسیر آیات قرآن کریم نیز به اشعار حکیم سنائی استشهاد شده است.

— در بیان دیدگاه‌های عرفانی و اخلاقی همسو با آراء عرفانی مولوی، به شیوه مولانا در فیه مافیه، از عبارات و امثال عربی استفاده شده است:

خنک آن را که کسب وی حلال و سرّوی به صلاح باشد و علایت او ستوده باشد و سرّ خویش از مردم دور داشته باشد و الفاظ نبوی علیه‌السلام و صلوة محکم و متقن و به ترتیب بود. نخست گفت: «خنک آن را که کسب وی حلال بود» و آنکه گفت: «سرّوی به صلاح بود» یعنی که سرّ به صلاح از لقمه حلال بود؛ آنکه گفت: «ظاهر وی پسندیده بود» که الظاهر عنوان الباطن، ادب ظاهر عنوان ادب باطن است. (برگ ۷۷ رو)

مولوی نیز، در فیه مافیه، عبارت عربی الظاهر عنوان الباطن را در همین بافت به کار برده است. (← مولوی ۲، ص ۱۲۱)

— در رساله، از قاضی ابویوسف نامی حکایتی آمده که، به دلیل بخشندگی و علم قضاوت، تمجید شده است:

بعضی حکما گفته‌اند که هزار نقش خوب و خصلت‌های نیکو آن نکند در دل‌ها که سببی که به کسی دهی. و گویند اعمش در مسجد نشسته بود و شاگردان پیش او نشستند؛ قاضی ابویوسف بگذشت. اعمش گفت: این کیست؟ گفتند: ابویوسف... گفت زاد الله لمسلمین مسئله چون وی خدای تعالی در مسلمانان زیادت گرداناد؛ و جماعت به گفت‌وگوی درفتادند که دی چنان گفت و امروز چنین. اعمش گفت که مرا ملامت مکنید که مرا دوش چهارصد درم فرستاده است و دستی جامه و مرا شرمسار گردانیده و دوست خویش کرده است. (برگ ۶۸ پشت)

به نظر می‌رسد که خانواده عرفانی مولوی به شخصیت این قاضی، به دلیل جایگاه علمی‌اش، توجه داشتند. چنان‌که شمس تبریزی و احمد افلاکی، در آثار خود، از او نام برده‌اند و افلاکی مولوی را، در علم فقه و تفسیر، ابویوسف ثانی دانسته است (شمس تبریزی، ص ۳۳۹؛ افلاکی، ص ۵۲۷ و ۵۵۹). بنا به گفته استاد موحد در بخش تعلیقات مقالات شمس، ظاهراً منظور شمس تبریزی و افلاکی از این شخص، قاضی ابویوسف مؤلف کتاب الخراج و از شاگردان مشهور ابوحنیفه بوده است. (شمس تبریزی، ص ۵۸۵)

— در آخرین برگ رساله (برگ ۹۸ رو)، انگار مؤلف، در پایان مجلس، پس از تقریر مواعظ خود، در حق مخاطبان دعا کرده و، در پایان آن، بیت

بباز گردند از شهی شاهان اگر بویی برند زان باده‌ها که عاشقان در مجلس دل می‌خورند
از غزل مولوی آمده است. مضمون بیت ارزش و اهمیت معنوی مطالب رساله را تأیید می‌کند.

این بیت، سومین بیت از غزل مولوی به مطلع مرعاشقان را پند کس هرگز نباشد سودمند نی‌آنچنان سیل است این کیش کس تواند بند کرد در کلیات شمس مندرج است (مولوی ۱، ج ۲، ص ۶). همچنان‌که اشاره شد، نوع خط این بیت بسیار شبیه به خط متن رساله است (تصویر شماره ۳). وجود این بیت مولوی در پایان رساله نشان می‌دهد که رساله در محافل و مجالس خانواده عرفانی مولوی از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار بوده و خواندن چنین رساله‌هایی در مجالس آنان مرسوم بوده است.

در صورت صحت انتساب این رساله به یکی از اعضای خانواده عرفانی مولوی، می‌توان بر آن بود که هریک از مشایخ بزرگ این خانواده، که از علما و عرفای برجسته روزگار خود بوده‌اند، خود را مکلف به پیروی از سنت پسندیده اربعمین‌نگاری دانسته و، برای توسعه علم حدیث و تقویت مکتب عرفانی خود، تقریراتی در ترجمه و شرح احادیث نبوی داشته‌اند که متعاقباً، به همت شاگردان و اطرافیان‌شان، بدون ذکر نام مؤلف، گردآوری و مدون شده است.

در بخش گفتارهای برهان‌الدین مشهور به معارف از مجموعه شماره ۲۱۲۷، نام وی آمده است. اما، در دو بخش مجزای تفسیر آیات و ترجمه و شرح احادیث به صورت دو رساله مستقل، نامی از او و کسی دیگر نیست. به قرینه آمدن این دو رساله به همراه و

دنبال گفتارهای برهان‌الدین، می‌توان گفت که این رساله احتمالاً از همو یا یکی از پیروان و اطرافیان اوست.

به هر حال، رساله، از هرکس باشد، از شمار یادگارهای ارزنده عرفان و ادب فارسی در نوع اربعین‌نگاری به زبان سلیس و شیوای استوار فارسی قرن هفتم است.

اسلوب بیان و ویژگی‌های علمی و ادبی رساله

مؤلف رساله، در تقریر مباحث و اسلوب بیان دقیق و استوار است و زبانی پخته و فصیح دارد. نثر کتاب توان گفت از ذوق نویسندگی و روان‌نویسی خانواده عرفانی مولوی حکایت دارد. مؤلف، علاوه بر معلوماتی که در فقه و فلسفه و کلام و عرفان دارد، در شرح و تفسیر نیز، مُستدلّ و منسجم عمل کرده و نشان داده که از وسعت آشنایی در این عرصه برخوردار است. وی، حین ترجمه و تفسیر احادیث، به شرح مسائل کلامی و عرفانی نظیر قضا و قدر، فعل خدا و فاعل حقیقی، زهد، عشق و محبت پرداخته است. شیوه تفسیر مؤلف این است که ابتدا ترجمه حدیث را می‌آورد و، در اثبات مضمون آن، شواهدی از آیات و احادیث دیگر به دست می‌دهد و، پس از آن، نکته‌ای تقریر می‌کند و، با ایراد تمثیل و ذکر مباحث تاریخی، آن را می‌پروراند. مؤلف، در بیشتر موارد، به اقوال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام استشهداد و احادیث و روایاتی از آن امام همام نقل کرده و آن حضرت را ستوده است:

و علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: اگر مردمان را به قدر ایمان بودی چنان‌که مراسم، همه جهان به شجاعت و سخا چون من بودی. و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این سخن از آن گفتمی که هرکه را که درویشی و توانگری خدای دهد مال را نزد او مقداری نیست. (برگ ۷۳ رو)

وی همچنین، در رساله، از عرفای بزرگی چون ابوالحسن نوری، ابوالحسن واسطی، ابراهیم خواص، و حکیم بوالقاسم نام برده و از آنان اقوال و حکایات عرفانی نقل کرده است. آمدن نام نخستین مشایخ بزرگ عرفان به خصوص نام «بوالقاسم حکیم» در این رساله قرینه‌ای دیگر بر قدمت و اصالت این متن کهن تواند بود. ابوالقاسم اسحاق بن محمد حکیم سمرقندی (وفات: ۳۴۲) از عرفا و متکلمین ماوراءالنهر و مؤلف السواد الأعظم است و نام وی در بیشتر متون عرفانی قرن‌های نسبتاً دور هجری آمده است. در متون

کهن عرفانی نظیر شرح التَّعرف و اسرار التَّوْحید، نام این عارف به صورت «ابوالقاسم حکیم» آمده و به آراء و مواقف عرفانی او توجه شده است (مستملی بخاری، ص ۱۱۰ و ۱۸۱ و ۲۳۷ و ۱۷۳۵؛ محمدین منور، ص ۱۶۶ و ۶۷۵). در این رساله نیز نام این عارف به صورت «ابوالقاسم حکیم» آمده و سخنان زیر از او نقل شده است:

و ابوالقاسم حکیم گوید: مَا أَنْصَفَ بَعْیَبٍ نَفْسِهِ فَرَفَّقَ بِسِتْرِهِ وَ ظَنَّ فِي عَيْبٍ غَيْرِهِ فَعَنْفَ بِهَتْكِهِ. هیچ انصاف نبود آن را که عیب خویش یقین داند و رفق کند تا ببوشاند و در عیب دیگران گمانی برد و جهد کند تا پرده او را بدراند. (برگ ۷۴ رو)

چنان‌که گفته شد در متن رساله به ابیاتی از حدیقه الحقیقه سنائی (ص ۲۸۷) نیز استشهاد شده است که از آشنائی مؤلف با آراء عرفانی سنائی به خصوص توجه او به حدیقه الحقیقه حکایت دارد. در برگ ۷۸ پشت، در تفسیر حدیث طُوبَى لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ بِه بیتی کار کن کار بگذر از گفتار کاندلر این راه کار دارد کار* از حدیقه سنائی استناد شده است.

* کار دارد کار = کار (عَمِلَ) مهم است.

مؤلف، در صفحات پایانی رساله، بنا بر تفسیری که از حدیث هفتاد و سه ملت دارد، تصریح می‌کند که از اهل سنت و جماعت است. وی، در حدیث مذکور، فرقه ناجیه را اهل سنت و جماعت قلمداد کرده است:

بدان که، در اسلام، به هفتاد و سه فرقت شده‌اند: یک فرقت اهل حق‌اند و آن اهل سنت و جماعت‌اند. (برگ ۹۴ رو)

کلماتی که در این نسخه آمده است، کهن‌ترین صورت نوشتاری و نحوه تلفظ خود را حفظ کرده‌اند. در اغلب موارد، حروف «چ، پ، گ» به صورت «ج، ب، ک» نوشته شده‌اند؛ تفاوت دال و ذال رعایت شده است؛ هاء غیر ملفوظ در پایان کلماتی همچون «چه، که، نه» به صورت «ی» کتابت شده است؛ نشانه مدّ، در کلماتی که پس از حروف اضافه «به»، «از»، «بر» و «در» آمده، ظاهر نشده است، مثل «ازان، بان، دران»؛ کلمه «است» به واژه قبل خود به صورت چسبیده کتابت شده است، مانند «محالست» و «آنست»؛ شیوه کتابت یای نکره و نشانه اضافه در کلمات مختوم به «ها» ی غیر ملفوظ به صورت همزه بوده است، مانند «دانه، سایه»؛ یای نکره و نسبت در آخر واژه‌های مختوم به «ی» با یک «ی» کتابت شده است، مانند: «اعرابی» به جای «اعرابی»؛ کلماتی مانند «آنچه، آنکه، اینکه و چنانکه»

به صورت «آنچ، چنانک، آنک و اینک»، که شیوه مرسوم کتابت در قرن هفتم بوده، نوشته شده است؛ گاهی، در پایان واژه‌ای مختوم به مصوّتِ «و» نظیر «تو»، «نیکو»، «فرو» و «دو» (ظاهراً برای آنکه /U خوانده شود نه /O) الفی افزوده شده و به صورت «توا»، «نیکوا»، «فروا» و «دوا» نوشته شده است. این صورت نوشتاری، که از قدمت و کهنگی متن خبر می‌دهد، در متون کهنی چون ترجمه و شرح فارسی شهاب‌الأخبار (ص ۱-۲) نیز آمده است. همچنین، در جای جای متن، عبارات افتاده یا ناقص و ناتمام، با قلمی ریزتر و تقریباً شبیه به متن، در حاشیه به صورت صحیح نوشته شده است.

در اینجا، به عنوان نمونه، فقراتی از این رساله کهن نقل می‌شود. در نقل متن، حروف و کلمات به رسم الخطّ امروزی نوشته شده است.

سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ تَعْنَمُوا: سفر کنید تا تن [درست] شوید...* که در سفر فواید است که در حضر نیست. اگر به سفر تجارت رود از فایده خالی نباشد و اگر حج کند یا به زیارت مشایخ رود هم فایده دینی حاصل آید. چون مرد بر سفر بود پیوسته به حق سبحانه محتاج بود. اما در سفر طاهرتر باشد چه هر ساعتی تازه‌تر بود دل حاضرتر بود خاصه به استجلاب منافع و استدفاع مضارّ و بنده را حضور دل غنیمت بزرگ است.
* عبارت، به دلیل کهنگی متن، پاک شده است.

صُومُوا تَصِحُّوا: گفت روزه دارید تا تندرست باشی. اندر روزه داشتن درستی دین است و درستی تن. اما درستی دین ثواب روزه و از ناشایست‌ها بازماندن [به] سبب روزه داشتن؛ و درستی تن آن است که به سبب روزه داشتن جوعی صادق حاصل آید و هر طعامی که بر گرسنگی خورد فایده تن باشد اندی که بسیار نخورد.

يَسْرُوا وَلَا تُعْسَرُوا: آسان گیرید و دشخوار مگیرید. این خبر را سببی است و آن آن است که اعرابی بیامد و دست در آستان کعبه زد و گفت اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ وَ مُحَمَّدًا وَ لَا تَرْحَمْنِيْ مَعَنَا اَحَدًا. پیغامبر علیه السلام گفت لَقَدْ تَحَجَّرَتْ وَاِسْعًا. آنکه صحابه خواست که او را بزنند. پیغامبر علیه السلام گفت خوار گیرید و دشخوار مگیرید یعنی که پیاموزید او را که چنین نشاید تا دیگر نکند که باشد که نمی‌داند و پندارد که چنین شاید کردن آنکه

او را به ظلم زده باشید.

سَكُنُوا وَلَا تُنْفَرُوا: [آرامش*] دهید و مَرَمَانِيد. یعنی خبر رحمت حق تعالی بسیار گویند تا آرام گیرند و بندگان را نومید مکنید تا نَرَمند و نفور نگیرند که پیغامبر علیه الصَّلوة و السَّلَام گفته است لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْمُتَفَرِّينَ. گفتند که متَفَرِّ که باشد؟ گفت رماندگان، آنان که بندگان را از حق سبحانه تعالی نومید گردانند.

* در متن پاک شده است. به قیاس با جملات نظیر در متن افزوده شد.

قَارِبُوا و سَدِّدُوا: گفت مقاربه میانه گرفتن باشد در کارها و سَدَاد صواب باشد. یعنی از کارها میانه گیرید و صواب طلبید؛ و نیز مقاربه سخن نرم و لطیف باشد یعنی هر آنچه گویند به عبارتی نرم و لطیف گویند.

زُرْ غِيًّا تَزِدُّ حُبًّا: زیارت روز میانه کن تا دوستی به زیادت باشد و این خبر را سببی است و آن آن است که ابوهُرَيْرَه به زیارت پیغامبر علیه السَّلَام حریص بودی و گاه بی‌گاه آمدی. پس پیغامبر علیه السَّلَام این خبر بگفت... ابوهُرَيْرَه از این معنی دل‌تنگ شد. پیغامبر علیه السَّلَام گفت وَاللَّهِ مَا مَلَلْنَاهُ و لَا قَلَلْنَاهُ و لَكِنْ أَدْبَنَاهُ وَاللَّهِ كَمَا أَزَى مَلَالٌ نَكْرَفْتِمُ و لَكِنْ ادبش کردیم.

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَيْدُهَا وَ تَوَكَّلْ: بندش کن آنکه توکَّل کن. این خبر را [سببی*] است و آن آن است که پیغامبر علیه السَّلَام...** گفت شتر چه کردی؟ گفت توکَّل بر خدای کردم یعنی بند می‌رها کردم. پیغامبر علیه السَّلَام گفت: بندش کن آنکه توکَّل کن؛ و پیغامبر علیه السَّلَام دانست که توکَّل بی‌علاقه بهتر باشد، لیکن کدخدای آموخت که آنچه در غیب قضا کرده‌اند خود باشد؛ اَمَّا أَنْجَحَ بِهِ تَوَكَّلٌ دَارِدٌ مِنْ رُؤْيِ سَبَبٍ بِهِ جَاءَ أَر و حکما گفته‌اند که بلا در خانه بی‌روزن و در درآید لیکن تو در را ببند و روزن را بگیر.

* در متن نیست، به سیاق عبارت و نظیر آن در متن افزوده شد. ** عبارت پاک شده و کسی دیگر «علی را» بالای آن افزوده است.

إِبْدَاءُ بِمَنْ تَعُولُ: گفت ابتدای به عیال خود کن. این لفظ از آن خبر است که پیغامبر علیه الصَّلوة و السَّلَام گفته است: خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنَى و لِيَبْدَأَ أَحَدُكُمْ بِمَنْ يَعُولُ. گفت بهتر صدقتی آن است که از سر کفایت باشد و ابتدا به عیال خود کنند یعنی عیال را به تقصیر نگذارند و پیش از صدقه کفایت ایشان ترتیب کنند آنکه زیادت به صدقه دهند

که آن‌کس که زیادت از کفایت عیال ندارد که به صدقه دهد ثواب صدقه‌دهندگان می‌یابد چون جانب عیال نگاه دارد و پیغامبر علیه‌السلام می‌گوید چون کسی به شب اندیشه کند که پیراهن عیال یا مقنعه عیال از کجا به حاصل کنم بدین که از بهر برگ و بایست ایشان بکند هفت ساله گناه او بیامرزد.

[عبارت ناقص است و آغاز آن در متن نیست] با مردمان به خوی خوش خوی کن که خوشخویی از نیکی بهتر است و از هر خصلتی که هست خوی خوش بهتر است. خوی خوش را حسد نبود و حقد و کینه نبود و خوی خوش از همه رنج و خصومات رسته بود و خوی خوش البته مستوحش* نبود و در خیر است که بنده به خوی خوش درجه آن‌کس بیابد که روز به روزه باشد و شب به نماز.

* مُسْتَوْحِش، رمنده

بَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ: خویشاوندی را پیوسته دارید و اگر به سلامی بود. در خبر است که پیغامبر علیه‌السلام گفت خدای را تعالی فریشته‌ای است نام وی رَجَم است، تسبیح می‌کند و تسبیح وی آن است که می‌گوید بار خدایا، پیوند با آن‌کس که با رَجَم پیوندد و بتر از آن‌کس که از رَجَم ببرد.

تَهَادُوا تَزَادُوا حُبًّا: گفت هدیه دهید تا دوستی زیادت گردد. تَهَادُوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ يُضَعْفُ [كذا] الْحُبُّ وَ يُذْهِبُ [كذا] بِغَوَائِلِ الصَّدْرِ. گفت [هدیه] دهید که هدیه دادن دوستی بفرزاید و کینه دل ببرد. تَهَادُوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَ حَرَّ الصَّدْرِ. تَهَادُوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ بِالسَّخِيمَةِ تَهَادُوا تَحَابُّوا. گفت هدیه دهید که هدیه دادن کینه دل را ببرد. یکدیگر را هدیه دهید که هدیه دادن عداوت را ببرد و یکدیگر را به جواب هدیه دهید تا یکدیگر را دوست باشید. بدان که هدیه آدمی مجبول* است بر دوستی عطا و بخشش و هیچ چیز آن نکند در دوستی که هدیه کند. بعضی از حکما گفته‌اند که هزار نقش خوب و خصلت‌های نیکو آن نکند در دل‌ها که سببی که به کسی دهی. و گویند اعمش در مسجد نشسته بود و شاگردان پیش او نشسته. قاضی ابویوسف بگذشت. اعمش گفت این کیست؟ گفتند ابویوسف. گفت أَرَأَيْتَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ شَرِّ هَذَا الظَّالِمِ المِشُومِ. یعنی حق تعالی مسلمانان را از شر این ظالم شوم برهانا. خبر به ابویوسف رفت. آن شب او را چهارصد درم بفرستاد و دستی جامه و بامداد بر در مزکت* بگذشت. اعمش گفت این کیست؟ گفتند

ابویوسف. گفت زاد الله المسلمین مثلته، چون وی خدای تعالی در مسلمانان زیادت گرداناد. جماعت به گفت و گوی درفتادند که دی چنان گفت و امروز چنین. اعمش گفت که مرا ملامت مکنید که مرا دوش چهارصد درم فرستاده است و دستی جامه و مرا شرمسار گردانیده و دوست خویش کرده است. پیغامبر علیه السلام گفت تهادوا و تحابوا. * مجبول، سرشته شده (دوستی عطا فطری آدمی است). * مَرکت، مسجد

أُخْبِرْتُ نَفْلَهُ: بیازمای تا ملال گیری. مثلی است در آزمودن مردم. یعنی تا نیازمایی پنداری که در ایشان خیری هست چون آزمودی و بی مُنْصِفِ بدیدی و نفاقش ظاهر گردد خود ملال گیری و در خبر دیگر ظاهرتر شود.

وَ ثِقَ بِالنَّاسِ رُوَيْدًا: و اندک به مردمان استوار باش. و این خبر بر تقدیم و تأخیر است. یعنی که به مردمان گستاخی کن * آنکه که ملال بیازمایی خود ملال گیری. و حکمای دین گفته‌اند و دُرُ شَفْتَه * که اگر دوستی کنی جای دشمنی بهل * و اگر دشمنی کنی جای دوستی بگذار. و گفته‌اند هر که در دوستی جای دشمنی نهاد اسیر دوستان گردد و هر که در دشمنی جای دوستی نهاد بی دوست ماند.

* به مردمان گستاخی کن، با مردمان به انبساط باش (خودمانی باش) * و دُرُ شَفْتَه اند. * بهل، رها کن.

قَبِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ: بند کنید علم را به نبشتن یعنی چون به حفظ کردن علم را حاصل کردید به نبشتن بند کنید زیرا که اگر کسی صیدی بگیرد چون نگاه دارد صیدش بماند و چون غافل شوند و رها کند تا بگیرد بی صید بماند. همچنین کسی که علمی حاصل کند باید که نگاه دارد که ناچار از وی بشود چه اشغال دنیا و نسیان مانع شود. اما چون نبشت علم نرود و دیگر باره به مطالعه حاصل شود.

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقِلَّ مِنَ الدِّينِ تَعَشَّ حُرًّا: کم کن از فام * تا آزادوار زندگانی کنی، زیرا که در خبری دیگر است: الدَّيْنُ عُبُودِيَّةٌ فَأَخْتَارُوا مَوَالِيكُمْ: فام * شدن بندگی است خداوندان خویش را برای دین اختیار کنید. و دین را بندگی گفت از بهر آن که از علامت بندگی یکی حَجْر * است و وام از حَجْر است در مخاطره باشد. و بنده در حکم خداوند * بود تا آزاد نشود و دین دار نیز محکوم دین دار بود تا آنکه کی وام باز دهد. و خداوند را بر بنده دست و زبان بُوَد و خداوند فام * را بر فامدار نیز دست و زبان باشد.

* فام، وام * حَجْر، منع از تصرف در مال * خداوند، صاحب
أَقِلْ مِنَ الذُّنُوبِ يَهْنُ عَلَيْكَ الْمَوْتُ: گناه کم کن تا مردن بر تو آسان باشد. معنیش آن است
که کم گناه باشی * نیندیشی زیرا که کم گناه پرطاعت باشد و مطیع منتظر ثواب باشد.
به ثواب رسیدن به سبب مرگ باشد و چون بنده بدان جهان مشتاق باشد طمع ثواب را*
مردن بروی آسان باشد و سهل.

* اگر کم گناه باشی * طمع ثواب را، به امید ثواب
و أَنْظِرْ فِي أَيِّ نِصَابٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ: بنگر که در کدام اصل نهی فرزند خویش
را رگ در دگر کشنده است پنهان بود. بدان که آدمی را همچنان که به نسب فخر است
به حسب نیز فخر است و اکرام جانبین به کار باید چه نطفه پدر تخم است و شکم مادر
زمین. تخم اگر نیک باشد به زمین بد به زیان شود. و از حقوق فرزندان بر مادر و پدر یکی
آن است که مادر را واجب است که حق فرزند نابوده نگه دارد و تخم از آنجا پذیرد که
فرزند را عیبی نباشد؛ و بر پدر واجب است که تخم به جایی نهد که فرزند را نقصی پدید
آید. سفیان الثوری گوید که مردی جوان را دیدم که پیری را جفا می کرد. گفتم: ای جوان،
این مرد را چرا حرمت نمی داری؟ گفت این شیخ پدر من است و حق من هیچ به جای
نیاورده است.

كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ كُنْ قَنَعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ، وَ أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ
مُؤْمِنًا، وَأَحْسِنْ جَوَارَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا: گفت پرهیزکار باش تا عابدترین مردمان باشی؛
و بدانچه داری قناعت کن تا شکرگزارترین مردمان باشی؛ و مردمان را دوست دار آنچه
خود را دوست داری تا مؤمن باشی؛ و همسایگان را نیکو دار و نیکویی کن تا مؤمن
باشی. بدان که اگرچه روزه روز داری و نماز شب داری چون ورع نداری هیچ عبادت
نداری؛ و اگر نیت ده هزار دینار در دل داری مگر دوا* هزار دینار به شکر نرسی تا بدان
هزار دینار خرسند* نگردی؛ و تا به مردمان آن نخواهی که به خویشتن خواهی مؤمن
نباشی؛ و تا به همسایه مشفق و مهربان نباشی مسلمان نباشی؛ چون لقمه حرام خوری و
عبادت کنی کی قبول بود؛ و چون به داده حق راضی نشوی و بر زیادت حریص باشی
شکرانه این کی توانی به جای آوردن؛ و چون به مردم آن نخواهی که به خویشتن خواهی
مؤمن نباشی، زیرا که خدای تعالی گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (حجرات ۴۹: ۱۰)؛ و چون

به مؤمنان نیکی نخواهی نه برادر باشی ایشان را مؤمن نباشی و چون برادر نباشی کی مؤمن باشی. و نام مسلمانی به نیکوئی همسایه با است، چون با همسایه نیک نباشی مسلمان کی باشی. (برگ‌های ۵۷ رو - ۶۲ پشت)

دوا (به رسم الخط قدیم: الف برای خواندن به او به اشباع افزوده شده است).

* دوا هزار، دوهزار * خرسند، قانع.

هَاجِرُوا تُورِثُوا أَبْنَاءَكُمْ مَجْدًا: از خانه جدا شوید تا فرزندان شما را شرف دهند به میراث. معنی آن است که از قبیله خویش زن نخواهید از بیگانگان خواهید تا قبیله دیگر فرزندان شما را پناه باشند که قرابت خود قرابت باشد*، از بیگانگان قرابتی دیگر اندوزند. و جای دیگر گفت إغْتَرِبُوا لِاتَّضَوْا، غربت کنید تا نزار نباشید. یعنی زن از خویشاوندان نخواهید تا فرزندان نحیف و ضعیف ترکیب نباشند، از بیگانگان خواهید.

* یعنی قرابت با خانواده که حاصل است.

اقْبِلُوا الْكِرَامَ عَثْرَاتِهِمْ: اِقَالَتْ كُنَيْد* کریمان را سهوهای ایشان. پیغامبر علیه السلام فرموده است که کسی که در وی کرم باشد و طبع وی به آزادگی و همت مقرون بود اگر از وی خطایی پدید آید آن را تجاوز کنید* و او را بدان گناه سرزنش مکنید. و گفته‌اند این کریم آن است که نفس خویش را عزیز دارد و چون بدین خصلت معروف باشد اگر از او خطایی در وجود آید پوشیده دارید و درگذرید.

* اِقَالَتْ کُنید، نادیده گیرید. * تجاوز کنید، درگذرید.

أَطْلِبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ: طلب کنید نیکی را نزدیک نیکو رویان*.

* عبارت ناقص است و ادامه مطلب در متن یافت نشد.

الْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِي خَبَايَا الْأَرْضِ: طلب کنید روزی را در پوشیدن زمین، حَتَّ* می‌کند در کشاورزی از تخم‌کاری و درخت‌نشانی، زیرا که روزی طلب کردن در آن حلال‌تر و پاک‌تر باشد و از حیل و خیانت دورتر باشد و نیز آن کس که بدین صنعت مشغول باشد امید وی به حق سبحانه و تعالی باشد پیوسته و همگی وی به رحمت حق متعلق باشد. و در خبری دیگر آمده است که بَرَکَة* ده است نه به بازرگانی اندر است، و بازرگانی ده است نه برکات در آن در یکی است و یک بَرَکَة* در نه و آن یکی برزگری است.

* حَتَّ (مضاد مع)، برانگیزاندن، واداشتن * بَرَکَة، برکت

تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ: بپردازید از غم‌های دنیا چندان‌که بتوانید. غم خوردن چیزی که پیش از تو* بر کس نماند پس از تو* به کس نماند و آنچه از آن تو* است به کس ندهند و از آن کس نیز به تو* ندهند نه از زیرکی باشد و نه از اقبال و اگر تیمار*... داری و رنج و دشخواری بر خود از آن نهی تا به دست آری هم مُحال* است که آنچه آن تو است بی تیمار تو* به تو رسد و آنچه از آن تو نیست تیمار تو* از آن ضایع باشد و تیماری چیزی بردن که باشد یا نباشد و خواهاء [کذا] آن دوستی باشد و دنیای دوست و خدای دوست هر دو* دوست راست نباشد.

* تو، تو * عبارت در متن ناخواناست. * مُحال، عَبَث * دوا، دو

كَيْلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارِكُ لَكُمْ فِيهِ: طعام شما را بپیمایید تا دروی شما را بَرَکَه باشد. پیغامبر علیه‌السلام هرچه در آن صلاح دینی بُود و دنیاوی و مراد و معیشت و حسن طریقت، همه بفرمود و بگفت. و این جمله‌ای است که گفت. دانه‌ای که به خانه نهید بپیمایید و به کیل نهید و آنکه که برگیرید به کیل برگیرید تا دانید که چه نهاده‌اید و چه بردارید و رنج تهمت و خصومت برداشته شود. اگر خدمت نکنی باری از بندگی دست باز مدار. بعضی از مشایخ گفت که خدای تعالی همان می‌کند که من می‌خواهم زیرا که من همه آن می‌خواهم که او می‌کند.

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ لَا يَزِدَادُ النَّاسُ عَلَى الدُّنْيَا إِلَّا حِرْصًا وَ لَا تَزَادُ مِنْهُمْ إِلَّا بُعْدًا: نزدیک گشت قیامت و مردمان را زیادت نمی‌باشد إِلَّا حرص بر دنیا و دنیا را زیادت نمی‌باشد از مردم إِلَّا دوری. و از علامت قیامت است که مردم در رنج دنیا بیفزایند و برکات بکاهد و علامت دنیا خود چنین است هرکه او را جوینده‌تر از وی محروم‌تر باشد. و پیغامبر علیه‌السلام دنیا را به سایه‌ای مانده کرد، زیرا که سایه پاینده نبُود. بعضی گفته‌اند از قِبَل آن کرد به سایه مانند که سایه را صفت آن است که بدان کس رود که از پیش وی رود؛ و اگر کسی سوی وی رود وی از پیش وی، و اگر کسی از پیش رود، وی از پس وی رود؛ از بهر آن مانند کرد.

يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشِبُّ مِنْهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعُمُرِ: گفت پیر شود فرزند آدم و جوان ماند از دو* چیز، حرص بر مال و حرص بر عمر. در خبر است که آنکه خدای تعالی گِلِ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بیافرید حرص و اَمَل در آن پَسَرِشت،

همچنان‌که خمیر کنند و خمیرمایه در آن سرشته گردانند، آنگه از آن خمیر قرص‌ها کنند. هیچ قرصی نباشد که از آن تخم دروی نباشد لکن جای* کمتر باشد و جای* بیشتر. همچنین چون درگل آدم حرص و امل را بسرشت فرزندان وی هم چون قرص‌های خمیر آمدند هیچ کالبد نیست که دروی حرص و امل نیست، لکن در بعضی بیشتر است و در بعضی کمتر است.

* دوا، دو * جای، جایی

جَبَلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا: آفریدند دل‌ها را بر دوستی آن‌کس که با وی نیکوی کند و بر دشمنی آن‌کس که با وی زشتی کند. بدان‌که دوستی نه آن است که به سبب روی نیکوا* یا خوئی نیکوا* یا شجاعت و هنرمندی دیگر باشد، دوستی جز به احسان نباشد که چون از یکی نیکویی پیدا شد علامت دوستی پیدا شد و حقیقت؛ و اگر، به خلاف این، از کسی بدی ظاهر گشت علامت دشمنی حقیقت شد. و این احوال عشاق که به اشعار گفته‌اند و شب‌های دراز بیدار بوده‌اند و در بیابان‌ها خفته‌اند و بعضی در آن بمرده‌اند دوستی نیست، آن همه میلی است شهوتی که عَلَى الْعُرْفِ آن را دوستی می‌خوانند. اما دوستی به حقیقت آن است که بر نیکوی پیدا می‌شود و دل‌بدان نیکی میل می‌کند تا به جملگی به طوع و رغبت محبوبِ مُحْسِنِ می‌گردد. چنان‌که گفت
الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ.

* نیکوا، نیکو

جَفَّ الْقَلَمُ بِالشَّقِيِّ وَ السَّعِيدِ: خشک شد قلم به بدبختی و نیک‌بختی یعنی که نوشته شد بدبختی بدبختان و نیک‌بختی نیک‌بختان. و این شقاوت و سعادت این جایگاه به توانگری و درویشی نیست به طاعت و معصیت و سرانجام دینی است؛ و هر دوا پوشیده است به در مرگ پیدا گردد. یکی باشد که همه عمر خویش به فسق و فجور به سر برد و به سرانجام سعادت ازلی دست وی گیرد تا نجات یابد؛ و یکی باشد که همه عمر خویش به طاعت خرج کند به سرانجام شقاوت او را دست گیرد تا هلاک شود.

وَ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ أَرْبَعٍ مِنَ الْخَلْقِ وَ الْخُلُقِ وَ الرِّزْقِ وَ الْأَجَلِ: خدای تعالی پرداخت از چهار چیز، از آفریدن و از خلق و روزی و اجل. و فراغت از حق سُبْحَانَهُ و تعالی روا نیست، زیرا که فراغت از اشغال* باشد و لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ. كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و چون بر خدای

مشغول گشتن به کار روا نیست، فراغت از کار روا نیست. به یک معنی آن است که تمام کرد و مقدر گردانید و به وی قضا راند یکی آفرینش، نیکوا* و زشتی و کوتاهی و درازی؛ دوم خلُق، خوشخویی و بدخویی؛ سیم اَجَل، درازیِ عمر و کوتاهیِ عمر، چهارم روزی، درویشی و توانگری. و نزد اصحاب اصول، توانگری روزی نیست زیرا که مُلک روزی نبود، روزی آن قدر و اندازه بود که بخورد تا قوت آن به تن رسد.

* از اَشغال، از آنچه دل را مشغول دارد * نیکوا، نیکو. شاید ضبط درست نیکوی باشد.

وَفَرَعَ اللهُ إِلَيْكَ كُلَّ عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ مِنْ عَمَلِهِ وَأَجَلِهِ وَأَثَرِهِ وَمَضْجَعِهِ وَرِزْقِهِ لَا يَتَعَدَّاهُنَّ عَبْدٌ: گفت فارغ شد خدای تعالی در کار هر بنده‌ای از پنج چیز از کرداش* و انجامش و آنچه کرده باشد و کند از خیر و از شر و از خفتنگاهش و روزیش. نگذرد از این جمله هیچ بنده‌ای.

* کرداش، کردش

جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ: گفت قلم رفت به آنچه تو* خواهی دیدن. بدان که هر آنچه آمدنی است در حق هر کسی جداگانه نبسته آمد. پس هر که بدین ایمان درست دارد دلش از همه مشغله ایمن شد و خالی و چند خصلت در وی پیدا شد از حلم و شجاعت و سخا. و علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: اگر مردمان را به قدر ایمان بودی چنان که مراست، همه جهان به شجاعت و سخا چون من بودی. و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این سخن از آن گفت که هر که اعتقاد کند که درویشی و توانگری خدای دهد مال را نزد او مقدار نیست و هر که اعتقاد کند و حقیقت داند که مرگ به اجل است از دشمن روی گردانیدن سود ندارد.

* تو، تو

تَجِدُونَ مِنَ شَرِّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينَ الَّذِي يَأْتِي هُوَ لَاءٍ بِوَجْهِهِ وَهُوَ لَاءٍ بِوَجْهِهِ: بیابید از بترین مردمان دوا* روی را، آن که بدین قوم به روی آید و بدان قوم به روی دیگر. یعنی بترین به مردمان بعضی آنان اند که چنین باشند. و سبب این خبر آن بود که میان اوس و خزرج عداوتی بود دیرینه از وقت جاهلیت؛ به برکت اسلام دوست گشتند. چنان که خدای گفت: إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا (آل عمران ۳: ۱۰۳). حق تعالی میان ایشان صلح داد و آیت فرستاد: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ و آیت ایشان که مخاصمت می کردند پیش از این آیت است و إِنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ مردی بود از جمله منافقان خواستی که آن عداوت میان ایشان تازه بود فساد اسلام را، به اوس

برفتی و سخن بد بگفتی و به خَزْرَج آمدی و سخن دیگر بگفتی. پیغامبر علیه‌السلام این خبر بگفت. لکن این خبر عموم است در حق همه سخن‌چینان.

* دوا (الف در شیوه املائی قدیم افزوده شده است)، دو

يُدْهَبُ الصَّالِحُونَ أَسْلَافًا أَوَّلًا فَالأَوَّلُ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا حُثَالَةٌ كَحُثَالَةِ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ، لَا يُبَالِي بِهِمْ: نیکان می‌روند از پس یکدیگر تا نماند الا حُثَالَه‌ای چون حُثَالَه خرمای و جو. حُثَالَه رَدّی بود از هر چیزی. لَا يُبَالِي اللهُ بِهِمْ، خدای باک ندارد بدیشان یعنی نه دعا کنند که به اجابت مقرون باشد و نه طاعتی کنند که به قبول پیوسته باشند و نه معصیتی دارند که از آن استغفاری کنند تا معفو باشند و این خبر تأکید است آن خبر را که گفت الاخیرُ شرٌّ.

يُبْصِرُ أَحَدَكُمْ القَدَاةَ فِي عَيْنِ أَخِيهِ وَ يَدْعُ الجِدْعَ فِي عَيْنِهِ: گفت یکی از شما خاشاکی در چشم برادر خویش ببیند و درختی در چشم خویش نبیند یعنی اندک عیبی از برادر خویش ببیند و بزرگ عیبی از خویش نبیند. و مشایخ دین چنین گفته‌اند الوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يَشْغَلْهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، وای بر آن‌کس که عیب او از عیب دیگران مشغول ندارد و خنک آن را که عیب وی از دیگران مشغول دارد. و ابوالقاسم حکیم گوید: مَا أَنْصَفَ بِعَيْبِ نَفْسِهِ فَرَفَّقَ بِسْتَرِهِ وَ ظَنَّ فِي عَيْبِ غَيْرِهِ فَعُنْفَ بِهَتْكِهِ. هیچ انصاف نبود آن را که عیب خویش یقین داند و رفق کند تا ببوشاند و در عیب دیگران گمانی برد و جهد کند تا پرده او را بدراند.

كَبُرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَحَاكَ حَدِيثًا هُوَ لَكَ بِهِ مُصَدِّقٌ وَأَنْتَ لَهُ كَاذِبٌ: بزرگ خیانتی باشد که حدیث کنی با برادر خویش که وی تو را بدان راستگوی می‌دارد و تو بدان گفتار دروغگوی باشی. بدان که راست گفتن صفت خداست تعالی و تَقَدَّسَ که دروغ بر وی روا نیست و دروغ گفتن کار شیطان است که راست گفتن از وی مُحَال است. پس راستگوی لشکر حق است تعالی و تَقَدَّسَ و فرمانبرداری او قَوْلُهُ أَوْلَيْتَكَ حِزْبُ اللهِ وَ دروغگوی لشکر شیطان است و تابع او. و خدای تعالی گفت: أَوْلَيْتَكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ [إِلَّا إِنْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ] هُمُ الخَاسِرُونَ. [مجادله ۵۸: ۱۹]

كَأَنَّ الحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَأَنَّ المَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَأَنَّ الذِّينَ يُسَبِّحُونَ مِنَ الأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا عَائِدُونَ نَبِؤُهُمْ أَجْدَانُهُمْ وَ نَأْكُلُ ثَرَانَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ أَمِينًا كُلَّ جَائِحَةٍ: گفت که پنداری که حق به دنیا به جز از ما واجب کردند و پنداری که مرگ به دنیا به جز از ما نبشته‌اند و پنداری که آنان که ما با ایشان می‌رویم از مردگان به سفر می‌شوند

زود به ما باز می‌خواهند گشت. ایشان را درگور می‌کنیم و میراثشان می‌خوریم، پنداریم که بعد ایشان جاوید خواهیم ماندن. همه پندها فراموش کردیم و از همه مصیبت‌ها ایمن گشتیم. بر لفظ پیغامبر علیه‌السلام مزیدی نیست و ورود این سخنان تأویل است و به تأویل حاجت نیست.

طوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَأَنْفَقَ مِنْ مَالٍ اِكْتَسَبَهُ مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَ خَالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ وَ جَانَبَ أَهْلِ الذُّلِّ وَالْمَعْصِيَةِ: خنک آن را که عیب او مشغول دارد از عیب‌های مردمان؛ و نفقه کند از مالی که دارد نه از معصیت؛ و صحبت وی با فقیهان و حکیمان باشد؛ و پرهیز کند از مردمان فرومایه و اهل فسق. اما آنچه گفت طوبی معانی بسیار دارد این لفظ. بعضی گفته‌اند طوبی تأنیث اَطْيَب است و اشتقاقش از طیب است و بعضی گفته‌اند که درختی است در بهشت و بعضی گفته‌اند طوبی نام بهشت است و خُلْدِ وی. و آنچه گفت عیب وی او را از عیب دیگران مشغول دارد، ابوالحسین النوری هر بامداد به آینه نگرستی گفتمی ترسم که از شومی گناه من روی من سیاه شده باشد. و آنچه گفت هزینه کرد از مالی که به دست آورده باشد نه از معصیت یعنی آن که در سبیل خدای تعالی نفقه کند از وجهی باید که حلال کسب کرده باشد تا مقبول باشد و طوبی را مستحق بود و اگر چنین نبود هزینه وی مقبول نبود و چون مقبول نبود او را طوبی نبود. و آنچه گفت وَ خَالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ، فقه معرفت احکام حلال و حرام بود، از اهل فقه و علم اینان باشند؛ و حکمت نه طب باشد و نه نجوم و نه شعر، حکمت دینی باشد از آن که مشایخ گویند و اهل دل، شرط آن که موافق شرع باشد. و آنچه گفت پرهیز کند از اهل ذل یعنی فرومایه و کم‌سنگ و دون‌همت و اهل معصیت؛ باید که با اهل فسق صحبت نکند که آن‌گه خوی وی بگیرد وَ اِنَّ الْقَرِيْنَ بِالْمُقَارَنِ يَقْتَدِي. (برگ‌های ۶۸ رو- ۷۶ رو)

نتیجه

از بررسی کامل مجموعه کهن عرفانی شماره ۲۱۲۷ قونیه چنین برمی‌آید که آن اثری است سودمند که نشان می‌دهد، در قرن هفتم، در مجالس درس و محافل عرفانی خانواده مولوی، ضمن تقریر معارف عرفانی و تفسیر آیات قرآن کریم، ترجمه و شرح و تفسیر احادیث نیز به مذاق اهل عرفان رایج بوده و، به همراه دیگر رسالات،

در مجموعه‌های عرفانی مدوّن می‌شده است.

اصل نسخه خطّی این رساله اصیل‌تر و قدیم‌تر به نظر می‌رسد که بی‌دقتی کاتبان موجب تصحیفات و افتادگی‌هایی در آن شده و نظم و نسق آن را پریشان کرده است. امید که برای رفع اشکالات و نقایص رساله مذکور و تعیین هویت دقیق آن، در آینده نسخه‌های خطّی دیگری از آن در مجموعه‌های دیگر شناسایی شود و امکان آن را فراهم سازد که معلوم گردد اربعین‌نگاری در ادب فارسی و محافل عرفانی چگونه و از چه زمانی رایج بوده است.

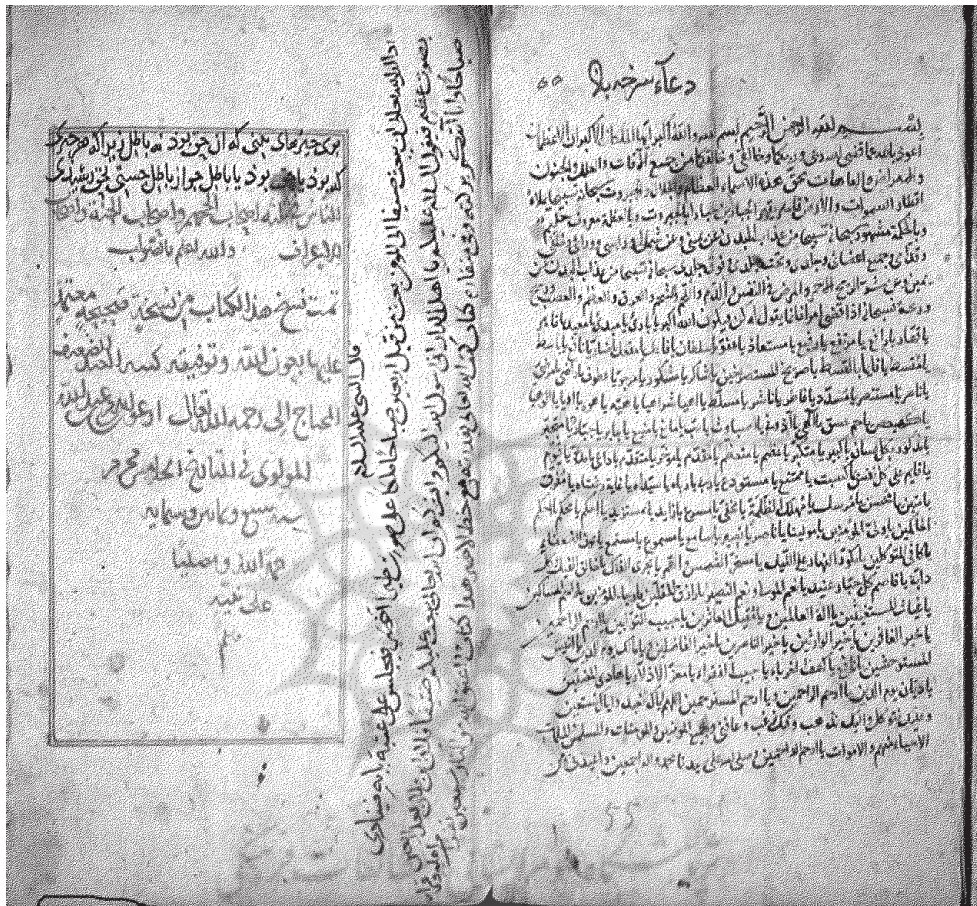
منابع

- آقابزرگ طهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، الطبعة الثانیة، دارالاضواء، بیروت ۱۹۸۳.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازجی، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
- بهاء ولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی، معارف، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۸۲.
- بهائی، محمدحسین، اربعین، ترجمه خاتون‌آبادی، ویراستار حسین استادولی، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۷۳.
- جامی (۱)، نورالدین عبدالرحمن، اربعین (چهل حدیث نبوی)، مقدمه، تصحیح و استخراج احادیث از کاظم مدیر شانه‌چی، چاپ آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۱.
- (۲)، لویح، تصحیح، مقدمه و توضیحات یان ریشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۳.
- حاجی خلیفه، مصطفی ابن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکُتُب و الفنون، دارالفکر، بیروت ۲۰۰۷.
- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- خمینی، روح‌الله الموسوی، شرح چهل حدیث، مرکز نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران ۱۳۷۶.
- دانش پژوه (۱)، محمدتقی، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد نهم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۰.
- (۲)، نسخه‌های خطّی در کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی، نشریه نسخه‌های خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۸، شماره ۲۵ (۱۳۵۸).
- ذهبی، شمس‌الدین محمد، سیرة اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بی تا.
- سپهسالار، فریدون بن احمد، رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار، تصحیح محمدافشین وفایی، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۵.

- سُلَمی (۱)، ابو عبد الرحمن، طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین شریب، مکتبه الخانجی، قاهره ۱۹۶۹.
- (۲)، تفسیر السُلَمی و هو حقائق التفسیر، تحقیق سید عمران، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۱ / ۲۰۰۱.
- سنائی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.
- شمس تبریزی (۱)، مقالات، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- (۲)، مقالات، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه تخصصی موزه قونیه به شماره ۱۸۵۶.
- شهاب الأخبار، ترجمه و شرح فارسی، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۹.
- شیخ عزالدین همدانی، حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی حارثی، اربعین حدیث، نسخه خطی به شماره ۱۷۶۹۴، (← فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی)
- صدرایی خویی، علی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (مجلدات ۲۵، ۲۶ و ۳۵)، با همکاری مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، قم ۱۳۷۶.
- غلامی مقدم، براتعلی، فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، جلد بیست و ششم، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۵.
- گُلینی، الشیخ محمد بن یعقوب، اصول الکافی، الجزء الاول، منشورات الفجر، بیروت ۱۴۲۸ / ۲۰۰۷.
- مجلسی، محمدباقر، الأربعون حدیثاً فی الإمامة، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۲۳۸۹؛ ج ۳۵، ص ۳۴۴.
- مجلسی، محمدتقی، سرور الشیعه، چهل حدیث در فضیلت علی (ع)، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ش ۲۲۵۱؛ ج ۹، ص ۹۰۷، بی‌تا.
- محقق ترمذی، برهان‌الدین، معارف، تصحیحات و حواشی، بدیع الزمان فروزانفر، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۷.
- محمد بن منور بن ابی سعید، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۸۱.
- مروزی، عبدالله بن المبارک، کتاب الزهد و یلیه کتاب الرقائق، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۹ / ۱۹۹۸.
- مستملی بخاری، خواجه امام ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التَّعْرِفِ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، ربع سوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۷.
- مولوی (۱)، جلال‌الدین، کلیات شمس تبریزی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۸.
- (۲)، فی ما فیهِ، مقدمه، تصحیح و تعلیقات بهمن نزهت، مجموعه تحقیقات عرفانی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۹۳.
- (۳)، فی ما فیهِ، نسخه خطی مورخ ۷۴۴ محفوظ در کتابخانه تخصصی موزه قونیه به شماره ۷۹.
- نزهت (۱)، بهمن، «نگاهی نو به شخصیت تاریخی و معارف عرفانی مولانا جلال‌الدین بلخی»، نشر دانش، سال ۲۳، ش ۱ (آذر و دی ۱۳۸۸)، ص ۴۸-۵۷.

— (۲)، «نگاهی به تصحیح فیہ ما فیہ بر اساس نسخه قونیه»، فصلنامه ادب پژوهی (دانشگاه گیلان)، سال چهارم، ش ۱۴ (زمستان ۱۳۸۹)، ص ۱۴۰-۱۴۲.
نسخه خطی مجموعه ۲۱۲۷، محفوظ در کتابخانه تخصصی موزه قونیه.
نهج الفصاحه، مترجم و فراهم‌آورنده ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۷۱.
ولایی، مهدی، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، جلد پنجم، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۹.
هروی، حسین بن سیف‌الدین، چهل حدیث حضرت علی (ع)، مقدمه و تصحیح کاظم مدیر شانه‌چی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.





تصویر ۱- ترقیمة نسخه معارف و آغاز دعای سرخه باد، برگ های ۵۴ پشت و ۵۵ رو



تصویر ۲- آغاز رساله اربعین، برگ ۵۷ رو و برگ ۶۱ پشت



تصویر ۳- پایان رساله اربعین، برگ های ۹۷ پشت و ۹۸ رو



تصویر ۴- نسخه خطی مقالات شمس تبریزی، برگ‌های پشت و ۲ رو